





۱۹۵۱

۵۶

بازدید شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

شرح غرینات خوابه فاطمه

نام کتاب

مؤلف

موضوع تالیف

شماره دفتر

۳۳۲۰۳

۱۳۸۶

بازدید شد



ابواب عزیزی که به دست صاحب دیوان شیرین بیان جمع عبارات و ابیات اقیان و منبع رفیع هدایت و عرفان که  
 ابیات سعادت آفات از انوار نایب مستانه میخیزد فیض اعلی و ملک نعم دل چشمتان تیغ محبت لایزال کشف ازل و کلام و بی  
 نظم سیرت بود و قدح خاقانی و عرق لایزال و قیاس سعادت الهی و اوقاف الهیات آگاهی و مانده معانی عباد  
 و خواننده مضامین و دقایق مساکین با کمال رندی و عاشق صادق جاوید است که با کمال آراسته و آراسته و آراسته و آراسته  
 کمال معنی طراوتی و خارج حافظ شیرازی و کمال آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته  
 العزیز است که شرفی است و نمایان حذرة السبیلان و طرقت لیلان سر بر دیوان خواجہ نیکو را از تعریف شایع و حیدر زان و حیدر  
 اوان عسجد الله و تکیلی حقیقی علیه الرحمه و الغفران غیر همت اثر و طراوت سیر و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته  
 السیر و روی غیر الله و تکیلی حقیقی علیه الرحمه و الغفران غیر همت اثر و طراوت سیر و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته  
 کمال سعادت و چشمتان کمال را سعادت و روی نایب و معنی که مطلوب و مرغوب باشد و چشمتان کمال را سعادت و چشمتان کمال را سعادت و چشمتان کمال را سعادت  
 نیز که کمالی و پیشانی است آوردند و معنی سوا ای تا غیر و در یکی کامیاب و کامیاب کردند و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته و آراسته  
 و علیه السلام

**باب الاله**  
 مشتمل بر صده غزل  
 ای که آله ساقی ادر که ساقی و آله  
 اگر آن ترک شیشه اری بخت آرد دل دار  
 ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما  
 بجز آن که سلطان که رساند این و عارا

تا حالت عاشقان را زود فیصل خود صلا  
 دو کس از سجد سوسیه میخیزد آراسته و آراسته  
 دل سیر و دزد که ستم صاحب دلان نه ارا  
 رهش حد شجاعت در کلبان را  
 ساقی بر شیر زده جسم را  
 ساقی بر شیر زده جسم را  
 شب از نظر که در کوشش با روی را  
 صبح کار که در سحر سحر کجا  
 صبحدم بخت و غار در صحنه را  
 لطف باشد که در پیشانی آراسته و آراسته  
 در پیشانی تو دانی دل غمور را  
 مابا ال

**مشتمل بر شش**  
 افشای از روی آراسته و آراسته  
 تقای الله جود است و ارم آراسته  
 زانج و صیل تو جود را بین رخسار آب  
 صبح ده است مید که کام چمن آراسته  
 کفتم ای سلطان جهان رخ کن بر این غریب  
 مید می صبح و کله سبت آراسته  
 ای که آله ساقی ادر که ساقی و آله  
 اگر آن ترک شیشه اری بخت آرد دل دار  
 ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما  
 بجز آن که سلطان که رساند این و عارا



این کیم نامور که سید از دیار دوست	اگر لطیف کزانی میند اعطاف است
ان سید جوده که شیرینی عالم با است	اگر چه داده فرخ بخش داده کلید است
اگر چه عرض سینه زنی یاری اولی است	امشده نده که در سبکده باز است
ان شب هدر بست که گویند اهل خلوت مشایب است	ان ترک پری چه به که در کوش از بر با است
بیلی برک کلی بخش یک در شمار است	نیل بیل اگر بن بست سبک یار است
کوی سبکده هر ساگی که ره است	بیگانه اهل محنت است سبک یار است
برو کار خودی و غلامی چه فریاد است	بهر جزیت روز مرا فرمانده است
باغ مرا چه حاجت سرو سنبه است	برای و اعطاف و دعوت کیم سوی است
بهر لب جویش که بخش کناره است	بکان خواجه حق قدیم و محبت است
بهر لطف نوال مستبدی خوشتر است	بهر لطف تو در دست نسیم افتاده است
جز آستان توام در جهان پای نیست	چو بشنوی سخن اهل دل مگر خلاص است
چه لطف بود که آگاه از شمع وقت	حال با تو کشتیم هم جوهر است
حسن باغی حاتم جهان گرفت	حاصل کار که کون و مکان همیشه نیست
خمر لطف تو دام کفر دین است	خوشت تر میش و محبت باغ و بهار است
خی که از سبک شمع تو در کان از دست	معا چه هرگز از نهایی و کشای نیست
خلوت کنیده را بنفشه چه حاجت است	مهرت به عشق که بخش کناره نیست

خیال روی تو در هر طریق مره است	خواب آن کس شان تو بجز می نیست
دین زند ز قسیمی که عالی از خل است	در درخت آن که دارم قدیمی در است
دل سرا برده محبت او است	دیو یکی که یار هر چه بر دستم نیست
دارم سبکد عافیت از جانب دوست	دل دو نیم شد و در بر محبت بر دست
روز دیگر شد و حیدر و دلهای بر دست	روشن از پر تو رویت نظری نیست گوشت
روزگار است که سوختن جان دین من است	رواق منظر چشم من پشیمانی نیست
رویکس بند بهار است قریب است	روغ غله برین خلوت درویش است
ز کبر بر مردم چشم نشسته از غن است	زاده طاهر بر است از انالاکه نیست
زلفت هر زدل بیکتا را روی است	زان یار دوزخم کز لبت با شکایت
زلفت افشده و خوبی کرده و خندان لبت	سینه ام تراش غم در غم جای ز جفت
سراوات ماه من حضرت دوست	سایه مبارکه که همایم نیست
سقا ابدن عید مبارک است	ساقی پاک که یار ز جوده گرفت
سهم خدایت دینی یکی است	سینه ام سخن خوش که بر کنای نیست
شربت از لبش بخشیدم بهر دست	سکفته شد کل همراهی نیست
صمیم مرغ حق با کل در خور است	صحن لبان زوق بخش خاطر جان نیست
صبا اگر کنی قدرت بکوت دوست	صوفی از تو می راز نهان نیست











مژده اید که میبایستی می آید  
 مهر ارذل چه گوید که یار کرد  
 مرا بدی و عشق آن فضل عیب کند  
 مرا می دگر باز از دست برد  
 مرا بوسل تو گرگزشت رست رس باشد  
 معاشران کرد از لطف یار باز گیرند  
 نفس بگرد و کار از تو بر نیاید  
 میت در شتر خدایه کدل ما ببرد  
 نسبت رویت اگر با ما و بدین کرده اید  
 لغت صوفیانه صافی و چشمت پوشد  
 هر که شد محرم دل که سرمه یار بماند  
 کوسن ای دیار همی صحرا اید  
 هر که با خط بر بست سودا باشد  
 هر که رفت عشق تو از لوح دل و جان زدود  
 یاریم چه قریب است کبیر  
 یاد باد آنکه که کجای تو ام منزل بود  
 نابیه اندکس نمی سپسم ای جان  
 الا ای طبعی که با یه اسرار











دوش کای هر که بر آرد گزینم  
در نهانی به حضرت صبی خوش دارم  
دیده به گنج درخت لعلها گزینم  
در ستان وقت گل آن به کعبه گزینم  
در غلبه لبش نهاده خواب میزیم  
در دکانی شد که در گذشت میزیم  
در دلت گزیده خود نیز میزیم  
در سرمه خوشی سبک لب میزیم  
در ساقی نیکو خنده سوس بر گزینم  
در صانع این چه چیز است از صلا گزینم  
در غریب تا به پایب رود نهاده ایم  
در عشق روی و جوانی و شراب لعلم  
در غم زان که به عشق گران نمی بینم  
در قریب بر چنان دانه و قریب قریب  
در کرم زارانش مدحین اندیشم  
در کرم پادشاه زلفش گریه در کام  
در کرامت ده خاک که به پای کام  
در کرم پادشاه کان پوششیم  
در نایبان چشم روی و آیشم  
در نعل بر دل زلفش غم میسزم  
در من ترک عشق شاه و غم میسزم  
در باین در نه به حشمت معاد میسزم  
در ای پستی و مردم زاده میسزم  
در سر و شانست دل از دست او میسزم

ما ز شدم عزیزان جوگیره اعازم  
در جنبه پر خسته دل و ناتوان شدم  
مشکل بر شش غزل  
ای تو چشم من بختی هست کوشش کن  
ای روی ماه من تو بهار حسن  
افزون گل پادشاه زلف من  
غم دل جنبه توان خود کرد ایم خانه  
و نهانیم و دولت کیشم و خوش باشیم  
ایرسان اموی کلین بختی نازان  
مشکل بر شش غزل  
ای شمشاد آینه دار جمال تو  
ای تو بهار نه پین خاک ابدی  
مشکل بر شش غزل  
از خون دل ز شمع زلف دوست نامه  
جوع روی ترا شمع گشت پرده نه  
اوش زخم بد بکیده خواب آلوده  
خوابت و سرمه کس تیغ مباره نه  
عیشم با هم است از نعل و نوحه  
تیغ باد در کوی ان ماه  
مشکل بر شش غزل





سجده  
در  
روز  
جمعه

۱۰۰	عید اللهی صبح عید اللهی	۱۰۰	ایمیل بوی عشق گذری نمی کنی
۱۰۱	این خود کرم دادم بدین شریف	۱۰۱	ایک برادر از جلاکین نقاب انداختی
۱۰۲	ای چرخ بوی که صاحب طبع شوی	۱۰۲	دست دایم و تو بگی زاد عزای
۱۰۳	ای که دایم بگویش معزوری	۱۰۳	ای که دایم تر و تره عالمی
۱۰۴	باید می کردی اسرارش دینی	۱۰۴	تا به هزار این کینه اوری
۱۰۵	بیشتر کردیم اوردی و سبایی	۱۰۵	ببین که کم دست می بایستی
۱۰۶	بستری که که در از غم ازاد کنی	۱۰۶	بصورت میل و نیمی اگر نیش می
۱۰۷	بیا بشنخ سرد بخت بپوی	۱۰۷	بسیار سخی بختیها فزای
۱۰۸	سلام داد باز آتیه ای	۱۰۸	بسیار مندرحت با امرای
۱۰۹	ساقی اکت بپوی بپوی	۱۰۹	بسیار بکاید در جان آتیه

قام شد عزت کتاب بعد از الله ارباب  
 عزم در ره ان المارکت  
 شماره ۱۲۳  
 ۱۳۱۱  
 ۶





















































[illegible][illegible][illegible]

















































































































آدم و حوا

15.

ایک

الحمد لله















بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

3

[illegible]











[illegible][illegible][illegible]



































































































































































































































10

[illegible]































































